موضوع: ملاک حقیقت و صدق

دیدگاه علامه طباطبایی درباره نفس الامر

موضوع بحث، بررسی چیستی نفس الامر بود. علت طرح این بحث این بود که در بحث چیستی حقیقت و صدق، دیدگاه مشهور عبارت است از «مطابقت ادراکات ذهنی با واقع و نفس الامر»، لذا لازم است که دانسته شود مراد از نفس الامر چیست؟ آیا مراد، فقط واقعیت های عالم طبیعت است یا اعم از آن است؟ آیا نفس الامر شامل اعتباریات ذهنی در منطق و ریاضیات و نیز اعتباریات اجتماعی مانند حسن و قبح نیز می شود یا نه؟

در این باره چند نظریه مورد بحث قرار گرفت. علامه طباطبایی نفس الامر را به مطلق ثبوت یا ثبوت عام معنا کردند. ایشان برای نفس الامر سه مصداق را در نظر گرفته اند: وجود، ماهیت و مفاهیم اعتباری عقلی. مراد از مفاهیم اعتباری نیز مفاهیم فلسفی است، مانند علت، معلول، وحدت، کثرت و ... البته ایشان در جای دیگر اعتباریات اجتماعی را نیز به عنوان یکی از مصادیق نفس الامر بیان کرده اند.

بررسی دیدگاه علامه

چند نکته در مورد دیدگاه ایشان مورد توجه است:

1. ثبوت وجود با ثبوت مفاهیم اعتباری فلسفی، از نظر حقیقت، تفاوتی ندارند و تفاوت آنها تنها مصداقی است. مفهوم وجود دارای ثبوت است و دایره ثبوت آن گسترده است به گونه ای که مفاهیم اعتباری زیر مجموعه آن قرار می گیرد (زیرا مفاهیم اعتباری هم از جنس وجود هستند). بنابراین ثبوت عامی که ایشان بیان کرده اند در واقع دو مصداق دارد: ثبوت وجود و ثبوت ماهیت.

2. تفسیری که علامه از نفس الامر بیان کرده اند مفاهیم منطقی را در بر نمی گیرد، زیرا این مفاهیم نه از مفاهیم ماهوی هستند و نه مفاهیم فلسفی. مگر اینکه مفاهیم اعتباری را به گونه ای معنا کنیم که شامل مفاهیم منطقی و فلسفی شود.

3. ثبوت نفس الامری بر اساس این تفسیر مربوط به مفاهیم و تصورات است، و دیگر شامل قضایا و تصدیقات نمی شود، این در حالی است که عمده بحث در مساله مطابقت، مربوط به تصدیقات است.

ممکن است گفته شود وقتی می گوییم مفاهیم دارای ثبوت هستند به این معنا است که آنها را در قالب یک قضیه می ریزیم و مثلا می گوییم «مفهوم علیت دارای واقعیت است».

پاسخ این است که ما هم قبول داریم که اینها در قالب هلیات بسیطه ریخته می شود، اما هلیات بسیطه تنها بخش کوچکی از قضایا را تشکیل می دهند و بخش عمده در علوم، هلیات مرکبه است. مثلا قضیه «علت موجود است» یا «معلوم موجود است» هل بسیطه هستند، اما قضیه «علت تامه است یا ناقصه»، «ماهیت جوهر است یا عرض» و مانند اینها که بخش عمده قضایا را تشکیل می دهند مربوط به هلیات مرکبه هستند. در سایر مفاهیم نیز همین گونه است، مثلا در مفاهیم ماهوی، عمده قضایا، هلیات مرکبه است.

بنابراین تفسیر مرحوم علامه از نفس الامر، مصادیق محدودی را بیان کرده و جامع افراد نیست. بله اصل سخن ایشان که نفس الامر را یک ثبوت عام دانسته اند سخن درستی است، لذا همین بخش از سخن ایشان را در تعریف نفس الامر برمی گزینیم اما می گوییم ثبوت عام در هر موردی متناسب با آن مورد است. (ثبوت کل شی بحسبه). مثلا در حوزه ریاضیات، ثبوت به گونه ای و در حوزه اخلاقی به گونه ای دیگر است. مرحوم سبزواری مطلبی بیان کرده که به گونه ای به آنچه گفته شد اشعار دارد. ایشان می فرماید: «نفس الامر هر چیز در خور آن است. نفس الامر در وجود، حقیقت و در عدم، بطلان و در شیئیت، ماهیت خلو است در مرتبه ذاتش از همه چیز. نه وجود در آن اخذ و لحاظ شده و نه کمالات وجود».[[1]](#footnote-1)

نویسنده کتاب آموزش فلسفه در این باره گفته است: نفس الامر ثبوتی است که مربوط به متعلق و محکی قضایا است. قضیه آن گاه حقیقت دارد که با آنچه از آن حکایت می کند مطابقت داشته باشد. اگر از واقعیت خارجی و عینی حکایت می کند، حقیقت داشتن آن به این است که با واقعیت عینی که حکایت گر آن است مطابق باشد و اگر از عدم یا امتناع چیزی حکایت می کند، حقیقی بودن آن به این است که با محکی عنه خود که عدم و امتناع است مطابق باشد. و اگر از ماهیت من حیث هی حکایت می کند، نفس الامر، ثبوت یا تقرر ماهوی آن است. و اگر از نسبت یا رابطه ذهنی حکایت می کند مانند قضایا علم منطق، نفس الامر آن ثبوت ذهنی است. بنابراین ملاک کلی صدق و کذب قضایا مطابقت و عدم مطابقت آنها با ماوراء مفاهیم آنها است که حاکی اند. یعنی راه تشخیص صدق و کذب قضایای علوم تجربی این است که آنها را با واقعیت های مادی مربوط بسنجیم. ولی قضایای منطقی را باید با مفاهیم ذهنی دیگری که تحت اشراف آنها قرار دارند بسنجیم و برای تشخیص صحت و خطایای قضایا فلسفی باید رابطه ذهن و عین را درباره آنها مورد توجه قرار دهیم، یعنی صادق بودن آنها به این است که محکیات عینی آنها اعم از مادی و مجرد به گونه ای باشند که ذهن، مفاهیم مربوطه را از آنها انتزاع کند. بر این اساس منظور از نفس الامر، ظرف ثبوت عینی یا عقلی آنها است، یعنی نفس الامر در قضایای مربوط به واقعیت های عینی، ثبوت عینی آنها است و در غیر آنها ظرف ثبوت عقلی محکیات آنها است که در موارد مختلف تفاوت دارد. در مواردی مرتبه خاصی از ذهن است مثلا قضایای منطق و ریاضیات. در مواردی ثبوت خارجی مفروض است مانند محکی قضیه «محال بودن اجتماع نقیضین». در مواردی بالعرض است مثل اینکه می گوییم «عدم علت، علت عدم معلول است».[[2]](#footnote-2)

شهید مطهری نیز در این باره می فرماید: وقتی گفته می شود حقیقت و صدق عبارت است از مطابقت با واقع و نفس الامر، نباید واقع و نفس الامر را به آنچه در عالم خارج موجود است، اختصاص داد، بلکه مراد از آن مطابقت داشتن قضیه با چیزی است که از آن حکایت می کند. فعالیت ذهن انسان، به حکایت از امور موجود بالفعل و در زمان حال اختصاص ندارد، بلکه گاهی از امور گذشته و گاهی از آینده حکایت می کند و گاهی از مرتبه ذات و شانیت موضوع و گاهی از حالت ذهنی چیزی حکایت می کند و در همه این موارد صادق بودن قضیه به این است که با واقع خودش که عبارت است از آنچه که قضیه از آن حکایت می کند مطابقت داشته باشد.[[3]](#footnote-3)

ادامه بحث را در جلسه آینده دنبال کنید

﴿.....﴾ اللهم صل علی محمد و آل محمد

1. اسرار الحکم، حاجی سبزواری، ص 106 [↑](#footnote-ref-1)
2. آموزش فلسفه، ج1، ص 253- 254 با توضیحات [↑](#footnote-ref-2)
3. شرح مختصر منظومه، شهید مطهری، ج1، ص 191 [↑](#footnote-ref-3)